مستثنیات عدم حجیت اصل مثبت

جلسه 187- 1429

**چهارشنبه - 18/12/95**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

مثالهای مرحوم شیخ برای خفاء واسطه

مرحوم شیخ انصاری قدس سره استثناء کرده از عدم حجیت اصل مثبت موارد خفاء واسطه را، یعنی مواردی که عرف اثر لازم عقلی مستصحب را به نظر تسامحی خودش اثر مستصحب می بیند.

مثال زده اند به استصحاب رطوبت در ملاقی یا ملاقا، شما یک جسمی بود با یک جسم طاهر که ملاقات کرد می بینید حالت سابقه ملاقا یا ملاقی رطوبت مسریه بوده است. استصحاب بکنید رطوبت مسریه را بخواهید اثبات کنید تنجس آن جسم طاهر را را، گفته شده است که این اصل مثبت است، چون موضوع تنجس ملاقی سرایت رطوبت است از نجس به طاهر، استصحاب بقاء رطوبت در جسم طاهر یا در جسم نجس مثلا بخواهد اثبات کند تحقق سرایت را بالفعل، این اصل مثبت است. استصحاب بکنید رطوبت مسریه در این جسم طاهر بود تا زمان ملاقات با نجس، اینکه پس سرایت کرد رطوبت از یکی از این دو به دیگری، این اصل مثبت است.

مرحوم شیخ فرموده: ظاهرا اصحاب این اصل مثبت را جاری کرده اند، وشاید از این باب است که قائل به خفاء واسطه بودند. اثر شرعی سرایت را به نظر تسامحی عرفی اثر خود رطوبت مسریه حساب می کردند، ولذا به این نظر تسامحی که اثر شرعی سرایت که تنجیس ملاقی هست را اثر شرعی بقاء رطوبت مسریه می دانستند استصحاب کردند بقاء رطوبت مسریه را و اثبات کردند تنجس آن جسم طاهر را.

و همینطور در مورد استصحاب بقاء ماء رمضان در روز سیم برای اثبات اینکه فردا روز عید فطر است، اگر از باب خفاء واسطه نباشد اشکال اصل مثبت اینجا هم پیش می آید. چون اولُ شهرِ شوال یک عنوان بسیط است، انتزاع می شود از دو شیء از دو جزء: یکی اینکه دیروز ماه رمضان بود، دوم اینکه امروز ماه شوال است. ما اگر موضوع اول شهر شوال را مرکب بدانیم از این دو جزء، این اصل مثبت نمی شود. چون امروز بالوجدان ماه شوال است ولو نمی دانیم روز اول است یا دوم، استصحاب می کنیم دیروز ماه رمضان بود، ثابت می شود که امروز اول ماه شوال است.

و لکن مرحوم شیخ می فرماید: به نظر دقیق اولُ شهرِ شوال عنوان بسیط است نه عنوان مرکب. وقتی عنوان بسیط بود استصحاب بقاء ماه رمضان تا دیروز و ضمیمه کردن آن به اینکه امروز یقینا ماه شوال است برای اثبات عنوان اولُ شهرِ شوال این اصل مثبت می شود. فقط باید از راه خفاء واسطه پیش بیائیم، بگوئیم عرف به نظر تسامحی اثر شرعی عنوان بسیط اولُ شهرِ شوال را اثر شرعی آن عنوان مرکب می بیند کون امس من شهر رمضان و کون الیوم من شهر شوال. و این خفاء واسطه مشکل را حل می کند.

مرحوم صاحب کفایه نظر شیخ را پذیرفته است، فرموده بله هر کجا عرف بخاطر خفاء واسطه اثر شرعی لازم عقلی مستصحب را اثر خود مستصحب ببیند اصل مثبت حجت است.

مرحوم آخوند: استثناء جلاء واسطه

بعد فرموده است مورد دیگری هم ما داریم برای حجیت اصل مثبت، و آن موارد جلاء واسطه است. جلاء واسطه این است که آنقدر رابطه میان لازم عقلی مستصحب با خود مستصحب واضح است و جلیّ است که عرف اثر شرعی لازم عقلی مستصحب را اثر خود مستصحب می بیند.

عرف از دو راه دچار اشتباه می شود که اثر لازم عقلی را اثر مستصحب ببیند:

یکی از راه خفاء واسطه که آنقدر اختلاف بین لازم عقلی مستصحب با مستصحب خفی است که عرف به نظر تسامحی این لازم عقلی را عین مستصحب می بیند، به این خفاء واسطه.

جلاء واسطه این است که عرف می فهمد که این لازم عقلی غیر از مستصحب است، ابوت زید برای عمرو غیر از بنوت عمر است برای زید. عرف این را می فهمد، اما بخاطر شدت وضوح ملازمه بین ابوت زید لعمرو مع بنوة عمرو لزید اثر شرعی ابوت زید لعمرو را نسبت می دهد به بنوت عمرو لزید، به این می گویند جلاء واسطه.

و یا اینکه عرف شدت وضوح رابطه بین لازم عقلی مستصحب با خود مستصحب را منشأ می داند که حتی در حکم ظاهری هم قابل تفکیک نباشند این واسطه با ذوالواسطه، این لازم عقلی مستصحب با خود مستصحب.

جلاء واسطه یا به این خاطر است که بخاطر شدت وضوح رابطه میان واسطه که لازم عقلی مستصحب است با مستصحب عرف اثر شرعی یکی را اثر شرعی دیگری می پندارد، اثر شرعی ابوت زید لعمرو را اثر شرعی بنوت عمرو لزید می پندارد، و یا بخاطر شدت وضوح رابطه این دو، می گوید نه تنها در حکم واقعی اینها قابل تفکیک نیستند، بلکه در حکم ظاهری هم قابل تفکیک نیستند.

سؤال وجواب: شدت رابطه میان ابوت زید لعمرو مع بنوة عمرو لزید باعث نشد که عرف بگوید این دو یک چیز است، می داند پدریِ زید برای عمرو غیر از پسریِ عمرو برای زید است، اینها را یک چیز نمی پندارد، ولکن اثر یکی را اثر دیگری هم می پندارد. و یا مثل همین مثال ابوت زید لعمرو مع بنوة عمرو لزید که خود صاحب کفایه مثال زده است، شارع گفته اذا کان زید ابا لعمرو وجب علیه ان ینفق علی عمرو، حالا ما استصحاب می کنیم بنوت عمرو را برای زید، عرف می گوید همان وجوب انفاق زید بر بنوت عمرو لزیدٍ هم ثابت است.

مثالی می زنند در فقه برای اینکه بخاطر شدت علاقه بین لازم عقلی مستصحب با خود مستصحب عرف تفکیک در حکم ظاهری این دو را نپذیرد:

می گویند شما یک آب قلیلی داشتید نجس شد، آب طاهری به آن ضمیمه کردید مجموعا شد کر، نامش را می گذارند "القلیل المتمم کرا"، بحث است که القلیل المتمم کرا پاک است یا نجس. خب آنهایی که می گویند ما دلیل نداریم که این پاک است یا نجس و به اصل عملی رجوع می کنند، گفته اند استصحاب می کنیم نجاست آن آب قلیل نجس و طهارت آن آب قلیل طاهر را.

اشکال شده به اینها، گفته اند آقا عرف تحمل نمی کند اختلاف بین اجزاء ماء واحد را ولو در حکم ظاهری، مخصوصا اگر این دو آب با هم ممتزج بشوند. عرف نمی پذیرد بگوئید آن قطرات آب نجس نجس ظاهری است وآن قطرات آب پاک قبلی پاک ظاهری است، عرف حتی در تعبد ظاهری این را تعقل نمی کند. نام این را جلاء واسطه می گذارند، یعنی می گویند متلازمین نه تنها در حکم واقعی با هم تلازم دارند بلکه در تعبد ظاهری در حکم ظاهری هم با هم تلازم دارند.

ولذا استصحاب نجاست آن ماء قلیل نجس بالالتزام اثبات می کند نجاست این آب قلیل طاهر را، آنوقت معارضه می کند با استصحاب طهارت این آب طاهر که بالالتزام طهارت آن آب قلیل نجس را اثبات می کند. تعارضا تساقطا، بعد رجوع می کنیم به قاعده طهارت.

این یکی از مثالهای جلاء واسطه است، که نه تنها بین المتلازمین واقعا تلازم است در حکم واقعی، بلکه در حکم ظاهری هم تلازم است، و عرف تعقل نمی کند تفکیک در حکم ظاهری این دو را. طبیعی است که آنوقت این حکم ظاهری دوم می شود لازم الاستصحاب نه لازم المستصحب، یعنی لازم خود استصحاب نجاست این آب قلیل که بود لازم خود این استصحاب نجاست تعبد ظاهری به نجاست آن آب قلیل طاهر است که با او ممتزج شد. و واقعا اگر این کبری صغری پیدا کند این تخصصا از اصل مثبت خارج است. چون این شد لازم الاستصحاب، لازم الاستصحاب که اصل مثبت نیست. آن صحیحه زراره ای که استصحاب نجاست این آب قلیل نجس را اثبات کرد اماره است، مثبتات اماره حجت است، اماره است بر استصحاب نجاست این آب قلیل نجس، ولازم عقلی یا عرفی استصحاب نجاست این آب قلیل نجس تعبد ظاهری به نجاست آن آب قلیل طاهر است، و بالعکس[[1]](#footnote-1).

سؤال: تلازم از کجا آمد؟ جواب: از هر کجا آمد، عرف اگر بپذیرید که تعقل نمی کند تفکیک در حکم ظاهری را این منشأ تلازم است، ارتکاز عرف اباء دارد از اینکه بپذیرد بخشی از این آب واحد نجس ظاهری است و بخشی دیگر از این آب واحد ممتزج طاهر ظاهری است، واین حرف موجهی هست.

مرحوم نائینی: اشکال در خفاء واسطه، عرف مرجع در تشخیص مفاهیم است نه مصادیق

اما راجع به خفاء واسطه مرحوم نائینی اشکال کرده است، فرموده: عرف فقط مرجع اعلای مسلمین است در تشخیص مفاهیم وظهورات، اما نظر عرف در تشخیص مصادیق اعتباری ندارد. ما مفهوم اقامه عشرة ایام را از عرف می گیریم، از طلوع فجر از روز اول ماه تا غروب آفتاب روز دهم ماه، این مفهوم ده روز است، یک آقایی پنج دقیقه با تأخیر از طلوع فجر رسید به شهر قم، هر کجا می نشیند می گویند چند روز می خواهی قم بمانی، اگر بگوید ده روز الا پنج دقیقه، می گویند خب بگو ده روز دیگر، تسامح می کند عرف.

اما مرحوم نائینی فرموده است که اعتباری ندارد تسامح عرف، ما مفهوم را از عرف گرفتیم اما خودمان تطبیق می کنیم، می گوئیم شما ده روز در قم نمی مانید، 5 دقیقه کم دارید، و لذا شما نمازتان شکسته است.

یا آب کر تحدید شد، از عرف مفهوم گیری کردیم فهمیدیم آب کبر مثلا 27 وجب است، حدودا سیصد و اندی کیلو، بعد یک لیوان بلکه یک استکان بلکه یک قاشق این آب حوض ما کمتر از این حد کر است. به عرف بگوئی می گوید کر است دیگر، تسامح می کند. اما ما چکار به عرف داریم، می گوئیم این آب یک استکان از کر کمتر است، پس اذا بلغ الماء قدر کر لاینجسه شیء شاملش نمی شود.

خوب دقت کنید، یعنی مرحوم نائینی و تبعه السید الخوئی خفاء واسطه را از مصادیق تسامح عرف در تشخیص مصداق استصحاب می داند، می گوید عرف استظهارش از خطاب روشن است، عرف استظهار می کند از خطاب من فاتته فرضة فلیقضها که عنوان فوت عنوان وجودی است، از کیسه رفتن، و این عنوان غیر از عنوان عدم الاتیان بالفریضه است. در مقام استظهار از دلیل موضوع وجوب قضاء را عنوان فوت می بیند و در مقام استظهار مفهوم، مفهوم فوت را امر وجودی می داند که غیر از مفهوم عدم الاتیان است. ولی در مقام تطبیق تسامح می کند، می گوید خب استصحاب می کنم عدم اتیان را به نماز در داخل وقت، خب فوت شده دیگر. می گوئیم فوت شده یعنی چی؟ یعنی داری تسام می کنی؟ لاعبرة بالتسامح العرفی فی التطبیقات. چرا؟

چون خود عرف در مقام احتجاج به مسامحات عرفیه خودش در مقام تطبق اخذ نمی کند.

مثلا همان قصد اقامه عشرة ایام را حساب کنید، اگر جائزه تعیین کنند من اقام فی شهر قم در آن اوج گرما عشرة ایام فله کذا، این جائزه را که مولا تعیین کرده چه بسا مولا از آن مولاهای زیرک باشد، این عبد ده روز ماند الا پنج دقیقه، آن پنج دقیقه آخر را برید گفت ما نخواستیم ما رفتیم. مولا می گوید خب رفتی از جائزه دیگر خبری نیست ها، می گوید مولا فقط پنج دقیقه کم بود؟ می گوید پنج دقیقه که سهل است یک دقیقه هم کمتر باشد از عشرة ایام هیچ دادگاهی من را محکوم نمی کند. الان ادارات می گویند ساعت دو وقت اداری تعطیل است دیرتر بیائی دیگر حق اعتراض نداری. شما دو و یک دقیقه بروی کارمند اداره می تواند بگوید دیر آمدی، از دو یک دقیقه گذشت، دیگر حق اعتراض نداری. می گوید آقا پس چرا شما خودت یک دقیقه به دو مانده وقتی مراجعه کننده نداری می روی می گویی ساعت دو شد دیگر؟ می گوید آنجا مسامحه می کنیم اما در مقام تطبیق قانون در مقام احتجاج جای مسامحه نیست.

خلاصه اشکال این است که اگر استظهار عرف از مفهوم فوت الفریضه که موضوع وجوب قضاء است این است که فوت یعنی عدم الاتیان. خب اینکه استثناء نشد از اصل مثبت، اصلا اصل مثبت نیست، خفاء واسطه نیست، اصلا استظهار عرف از من فاتته فریضة این است که من لم یأت بالفریضة الی ان خرج وقتها. واگر استظهار عرف این است که فوت عنوان وجودی است و مغایر است با عنوان عدم الاتیان، که فرض این است والا خفاء واسطه نمی شد، پس در مقام تطبیق عرف تسامح می کند، ولاعبرة بتسامح العرف فی مقام التطبیق.

مرحوم امام: خفاء واسطه یعنی فهم عرف دقیق که اثر شرعی مستصحب است

امام قدس سره از خفاء واسطه چیز دیگری فهمیده اند، فهمیده اند که خفاء واسطه یعنی به نظر عقلی این اثر شرعی اثر شرعی لازم مستصحب است، ولی به نظر عرف دقیق - نه عرف مسامحی- این اثر شرعی خود مستصحب است.

مرجعیت عرف در تشخیص مصادیق

بعد اشکال کرده اند به مرحوم نائینی، گفته اند جناب نائینی! چرا عرف مرجع در تشخیص مصادیق نیست؟ اتفاقا عرف مرجع است در تشخیص مصادیق، البته عرف دقیق. ما در تشخیص مصادیق چکار داریم به عقل وبرهان عقلی؟ والا رنگ خون را باید بگوئیم نجس است، چرا؟ برای اینکه این رنگ خون در لباستان را هر چه می شوئید نمی رود، به عرف بگوئید می گوید اینکه خون نیست. می روید پیش بک فیلسوف که تازه بحث عرض و جوهر را از منظومه ملاهادی سبزواری درس گفته، می گوید آقا این محال است. می گویند به ملاهادی سبزواری گفتند عکاسی آمده عکس افراد را برمی دارند، گفت محال است، انتقال عرض از جوهر به محل آخر محال است، ما برهان اقامه کرده ایم بر استحاله آن. حالا این لباس رنگ خونی را به فیلسوف بگویند می گوید حتما در او خون است. چرا؟ برای اینکه لون دم عرض دم است، انتقال عرض از محلی به محل آخر یعنی از دم به لباس محال است، این کشف می کند از اینکه خون هم در این لباس هست. امام می فرماید ما خودمان اینها را درس گفته ایم اما فقه ربطی به این حرفها ندارد، در فقه ما تابع تشخیص عرف هستیم نسبت به مصادیق.

مثال دیگری که می زنند می فرمایند که شارع گفته الخمر نجس و حرامٌ. به عقل بگوئید عقل می گوید نمی شود خمر حرام و نجس باشد، آنی که حرام است مسکر است، چون حیثیات تعلیلیه در نظر عقل بازگشتشان به حیثیات تقییدیه است، یحرم الخمر لاسکاره یعنی المسکر حرام. الخمر نجس لکونه مسکرا مایعا یعنی المسکر المایع نجس.

ولذا عقل می گوید نگو هذا کان خمرا والان کما کان. خمر که موضوع نیست به نظر من.

عرف می گوید عقل را رها کن گوش به حرف عقل نده، گوش به حرف ما بده در تشخیص مصادیق، به نظر ما خمر مصداق است برای حرام و نجس.

استاد: بحث در جائی است که عرف تسامحی اثر را اثر مستصحب بداند نه عرف دقیق

اقول: این فرمایش امام قده به نظر ما محور نزاع را عوض کردن است. عرض ما این است که پس شما هم قبول دارید که اگر عرف به نظر تسامحی بگوید این اثر شرعی مستصحب است این کافی نیست، باید به نظر دقیق بگوید که این اثر شرعی مستصحب است. اختلاف بین اعلام در خفاء واسطه در جائی است که عرف به نظر تسامحی می گوید نه به نظر دقیق. والا اگر به نظر دقیق عرف بگوید وجوب قضاء اثر عدم الاتیان است، عقل چکاره است که بگوید که وجوب قضاء اثر فوت است؟ خب فوت که یک مفهوم عرفی است، دلیل من فاتته فریضة فلیقضها موجه است به عرف. استظهار عرف اگر این است که به نظر دقیق فوت یعنی عدم الاتیان و وجوب قضاء اثر عدم الاتیان است، ما نزاعی با کسی نداریم، اینکه خفاء واسطه نیست. اینکه شما فرض کنید نظر دقیق عرف با نظر عقل مختلف بشود، از نظر عقل اثر شرعی رفته است روی لازم عقلی ولی از نظر عرف دقیق اثر شرعی رفته است روی خود ملزوم که مستصحب است، ما موردی برای این پیدا نمی کنیم.

اگر اختلاف سر استظهار است، بحثی نداریم. مثلا عرف در الخمر حرام واقعا استظهار می کند که موضوع خمر است، عقل حق استظهار ندارد. عقل نسبت به حکم خودش می تواند بگوید موضوع حکم من به قبح شرب مسکر است و نه خمر، عقل که حق ندارد بگوید موضوع تحریم شرب شرعا مسکر است، عقل چکاره است؟ حکم شرعی است با خطاب شرعی به عرف موضوع خودش را بیان می کند.

اکثر امثله رجوع به عرف در تشخیص مفهوم است، مثال رجوع به عرف در تشخیص مصداق

و بسیاری از این مثالهایی که می زنند که می گویند رجوع می کنیم به عرف در تشخیص مصادیق، منشأش اختلاف سر مفهوم است. عرف لون الدم را اصلا موضوع له لفظ دم نمی داند، اصلا می گوید هذا لیس بدم، ویا لااقل خطاب الدم نجسٌ را منصرف می داند از این لون الدم. اختلاف سر مفهوم است.

می دانید کجا اختلاف سر مصداق می شود؟ جائی که مثلا مولا می گوید اذا رأیت شیئا یتحرک فتصدق. ما نگاه به خورشید می کنیم هنگام طلوع آفتاب، می بینیم خورشید دارد می آید بالا. عرف عام می گوید مولا گفت اذا رأیت شیئا یتحرک فی السماء فتصدق، ما می گوییم عرف در تشخیص مصداق اشتباه می کند، خورشید ثابت است، زمین حرکت می کند و من نگاه به زمین نمی کنم. به چه دلیل عرف مرجع بشود در تشخیص مصادیق، عرف اشتباه می کند. مفهوم اذا رأیت جسما فی السماء یتحرک را از عرف می گیریم، مصداق را چرا از عرف بگیریم؟ به چه دلیل عرف مرجع است در تشخیص مصادیق حتی نظر دقیق عرف، البته اگر برنگردد به سعه و ضیق مفهوم.

بله یک وقت خطاب دلالت اقتضاء پیدا می کند بخاطر غفلت نوعیه عرف، او می شود دلالت اقتضاء. نه، اذا رأیت شیئا فی السماء شاید مقصودش این پرنده ها باشد هواپیما باشد، حتما که مقصودش خورشید که نیست که تا دلالت اقتضاء شکل بگیرد. وقتی که دلالت اقتضاء ندارد به چه دلیل نظر عرف در تشخیص مصادیق ولو نظر دقیق عرف حجت باشد؟

سؤال وجواب: عرف دقیق هم در تشخیص مصادیق مرجع نیست بخاطر اینکه واقع را خبر ندارد. ما مثلا پیامبر به ما فرمود "ایها الناس الارض یتحرک لا الشمس"، "وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمرّ مرّ السحاب" آن زمان فهمیدند حرکت وضعی زمین را، اما عرف مردم که نمی فهمیدند، عرف مردم فکر می کردند که خورشید در حال حرکت است. از راه علم غیب معصومین به ما فرمودند که خورشید ثابت است زمین در حال حرکت است، ما بگوئیم چون مردم اشتباه می کنند پس ما هم تابع اشتباه مردم بشویم.

بله هر کجا به سعه و ضیق مفهوم برگردد مثل لون الدم، که مفهوم دم بر او صادق نیست، موضوع له لفظ دم مفهومی نیست که شامل این فرد بشود. آنجا ما تابعیم. اما اگر اختلاف محضا در تشخیص مصداق باشد، نظر دقیق عرف هم اعتبار ندارد تا چه رسد به نظر تسامحی عرف.

و حاصل الکلام اینکه واقعا اشکال مرحوم نائینی وآقای خوئی اشکال قوی است، خب اگر عرف استظهار می کند از خطاب که فوت عنوان وجودی است کما هو الظاهر، تسامح بکند عدم الاتیان را فوت تلقی کند در مقام تطبیق، این چه ارزشی دارد؟ و بحث خفاء واسطه تسامح عرف است در تطبیقات. و الا نظر دقیق عرف در این موارد ما فرض پیدا نکردیم که نظر دقیق عرف بگوید این اثر شرعی مستصحب است و بازنگردد این مطلب به نحوه استظهار از خطاب. این برمی گردد به استظهار از خطاب، که استظهار می کند از خطاب من فاتته فریضة که مراد من لم یأت بالفریضة الی أن خرج وقتها هست.

حجیت خفاء واسطه در مورد صدق عرفی نقض یقین به شک،

خلاصه عرض ما این است که ما مثل آقای نائینی و آقای خوئی قدهما می گوئیم خفاء واسطه به درد نمی خورد، مگر مقصود این باشد که عرف حقیقتا عدم ترکیب این اثر شرعی را نقض یقین به شک بداند. اگر مراد از خفاء واسطه این است بله ما قبول داریم، ولی مثالش خیلی نادر است. ما مثالی که پیدا کردیم دو مثال پیدا کردیم:

دو مثال: 1- استصحاب بقاء نهار برای اثبات تقید الصلاة بالنهار

یکی استصحاب بقاء نهار مثلا برای اثبات اتصاف الصلاة بکونها فی النهار. گفتیم آقا شارع گفته صل فی النهار، به قول آقای صدر نمی شود که شارع امر کند به وجود نهار، وجود نهار که در اختیار ما نیست. امر می کند به تقید الصلاة بالنهار، اصتاف الصلاة بوقوعها فی النهار. ولذا آقای صدر می گوید استصحاب نهار برای اثبات تقید الصلاة بالنهار اصل مثبت است، چون قید غیر از تقید است.

ما آنجا گفته ایم که عرف می گوید اگر استصحاب بکنی بقاء نهار را، ولی اثر شرعی صلاة فی النهار را بار نکنی، شما به جرم نقض یقین به شک محاکمه خواهی شد، نقض کرده ای یقین را به شک به نظر عرف.

سؤال وجواب: حتی اگر متوجهش کنی که هذا قید و ذاک تقید، نظر عرف این است که شما نقض یقین به شک کرده اید.

آقای زنجانی: حجیت نظر تسامحی عرف

ما مثل آقای زنجانی معتقد نیستیم که نظر عرف حتی نظر تسامحی عرف در تشخیص مصادیق معتبر است، که ایشان از امام هم جلوتر رفته اند، امام نظر دقیق عرف را در تشخیص مصادیق قبول داشتند، آقای زنجانی معتقدند نظر تسامحی عرف در تشخیص مصادیق معتبر است، مثل یک کیلو گندم خاک هم دارد همه اش که گندم نیست، اینجا عرف تسامح می کند. اما بگو یک کیلو طلا، یک ذره غبار رویش باشد می گوید تمیزش بکنید همین غبارها باعث می شود که یک مقدار وزن طلا بیشتر بشود، آنجا تسامح نمی کند، در یک کیلو گندم تسامح می کند. ایشان می گوید نظر عرف مسامحی را ما در تشخیص مصادیق قبول داریم.

که ما مناقشه می کنیم، ما می گوئیم اصلا مفهوم عرفی یک کیلو گندم یعنی همین، یعنی گندم با همان گرد و خاکش، و یا اگر هم تسامح در مصداق باشد از باب سیره عقلائیه است که در یک کیلو گندم انجور عمل می کنند. نمی شود حکم عام بدهیم که نظر تسامحی عرف در تشخیص مصادیق معتبر است.

ولکن ما معتقدیم که نظر دقی عرف عدم ترتیب اثر صلاة فی النهار را بر استصحاب نهار نقض یقین به شک می داند، ولذا اگر مراد از خفاء واسطه این است که جائی (که ما مصداقش را همین استصحاب بقاء قید برای اثبات مقید می دانیم) نقض یقین به شک صادق می داند قبول داریم.

2- استصحاب کریت

مورد دومش هم آبی است که کر بود یک لیوان از آن برداشتیم نمی دانیم کریت هنوز باقی است یا نه. به نظر دقیق عقل کریت وصف مجموع است، آن مجموع دیگر الان نیست، چون یک لیوان آب برداشتید، آن کان کرا به نظر عقل دیگر نیست. ولذا صاحب منتقی الاصول می گویند استصحاب کریت جاری نیست تسامح عرف به درد نمی خورد. ما می گوئیم نه، عرف به نظر دقیق کریت را وصف معظم ماء می داند، و می گوید که اگر بگوئی این آب الان کر نیست بخاطر اینکه یک پارچ از او آب برداشتیم نقض یقین به شک است.

ما می گوئیم معیار صدق نقض یقین به شک است، و الا اصل مثبت که محال نیست حجت باشد، بلکه چون نقض یقین به شک صادق نیست. اما در این دو مثال ما می گوئیم صادق است: یکی استصحاب قید برای اثبات مقید، یکی هم مثال استصحاب کریت آب در صورتی که مقدار یسیر از او برداشتیم.یقع الکلام فی جلاء الواسطة یوم السبت انشاء الله.

1. - ان قلت: چرا لازم حکم ظاهری لازم اماره میشود؟ مگر ما قسم خوردیم که قانون عدم حجیت مثبتات اصول، قابل تخصیص نباشد، که اگر جائی مثبتات اصول حجت شد بگوئیم این لازم اماره است نه لازم اصل،‌ تا قانون بدون تخصیص باقی بماند؟؟.

   وبه عبارت دیگر چه طور شد عدم حاجب که با استصحاب ثابت شده بود مدلول اماره نبود ولذا لازم آن که غسل بشره بود ثابت نشد، ولی طهارت آب متمم کرا مدلول اماره شد ولازم آن که طهارت بقیه آب بود،‌ لازم اماره محسوب وثابت شد؟ با این که هم عدم حاجب وهم طهارت آب، هر دو از مصادیق لاتنقض الیقین بالشک میباشند؟.

   قلت: تارتا لازم لازم واقع است، مثل تلازم عدم حاجب با غسل بشره، که تلازم بین دو امر واقعی است، در این جا اثبات لازم مفید به اثبات لازم دیگر نیست، زیرا تلازم دو امر واقعی به معنای تلازم این دو در عالم تعبد نیست، ولی تارتا لازم لازم اعم از واقع وظاهر است، در این مورد اثبات تعبدی لازم مفید به اثبات لازم دیگر میباشد، ودر حقیقت اثبات تعبدی لازم، فرد حقیقی برای موضوع لازم دیگر درست میکند.

   واما این که این لازم را لازم اماره میدانند، به این جهت است که مفاد صحیحه زراره (لاتنقض الیقین بالشک) تعیین حکم ظاهری در فرض سبق یقین است، وفرض این است که این حکم ظاهری ملازم با حکم ظاهری دیگری است، لذا صحیح است گفته شود آن حکم ظاهری دیگر لازم مفاد اماره است، ولی در مورد تلازم غسل بشره با عدم حاجب، مفاد اماره صرفا بناء عملی بر عدم حاجب است، واین تلازمی با غسل بشره ندارد، بلکه غسل بشره تلازم با عدم حاجب واقعی دارد، ونتیجه آن که صحیح نیست گفته شود که غسل بشره لازم مفاد اماره است.

   وبر این حکم ظاهری حجت اقامه شده است، ولی این حکم قطعی است، یعنی بدون تردید وظیفه مکلف عمل به همین استصحاب است، نتیجه این که ظاهری بودن استصحاب به جهت اخذ شک در واقع در موضوع اوست، ولی از این جهت که وظیفه مکلف عمل به استصحاب است جای تردید وجود ندارد، وفرقی بین این حکم وبین سائر احکام مثل حرمت شرب خمر ووجوب نماز، نیست [↑](#footnote-ref-1)